

یاء معرفه

(نکته‌ای نویافته در دستور تاریخی زبان فارسی)

حامد خاتمی‌پور (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، مرکز کاشمر)

چکیده: گستردگی قلمرو فرهنگی زبان فارسی در روزگاران گذشته موجب پدید آمدن آثاری شده است که در اغلب آنها، به‌ویژه تا سده ششم، نشانه‌های زبان ناحیه و گویش مؤلف آشکار است. نکته نویافته‌ای که در این نوشتار بدان می‌پردازیم قسمی یاء است که کارکرد معرفه‌ای دارد و ما آن را یاء معرفه نامیده‌ایم. تا کنون در هیچ‌یک از کتاب‌های دستور و تاریخ زبان فارسی به وجود چنین یائی اشاره نشده است. یگانه متن کهنی که چنین یائی در آن دیده می‌شود و تقریباً در سرتاسر آن به کار رفته، رساله‌ای کهن و نویافته در موضوع تصوّف و حکایات صوفیان است. کهن‌ترین دست‌نویسی که از این اثر به ما رسیده مورّخ ۶۷۳ق است. متأسفانه نام کتاب، نام مؤلف و روزگار تألیف این متن نامعلوم است. مرحوم ایرج افشار دست‌نویس مورّخ ۸۸۳ق این کتاب را به‌صورت عکسی چاپ کرده‌اند و بر اساس محتوا و ساختار، آن را هزار حکایت صوفیان و... نامیده‌اند. هم‌ايشان و هم استاد شفيعی کدکنی، زمان نگارش این متن را بر اساس قرائن زبانی و سبکی آن، نیمه دوم قرن ششم دانسته‌اند.

کلیدواژه‌ها: یاء معرفه، دستور تاریخی، نثر فارسی، لهجه مؤلف، هزار حکایت صوفیان.

مقدمه

ضرورت مطالعه و بررسی متون ادبی کهن، از منظر مطالعات تاریخ زبان فارسی، بر کسی پوشیده نیست؛ متونی که بسیاری از آنها تصحیح و چاپ شده‌اند و بسیاری هم هنوز به صورت دست‌نویس در گوشه و کنار کتابخانه‌ها و موزه‌ها، دست‌نخورده و محو در غبار فراموشی باقی مانده‌اند.^۱ در این میان آنچه بیش و پیش از هر چیز اهمیت دارد، تصحیح این متون بر اساس اصول علمی و به شیوه انتقادی است؛ امری که حاصل آن اعتبار و استواری پژوهش‌هایی است که بر اساس این متون ارائه می‌شوند. موارد بسیاری وجود دارد که محققان برجسته‌ای بر اثر عدم رعایت اصول تصحیح انتقادی از جانب مصحح و اعمال تصرفات ناروا در متن، به بیراهه رفته‌اند.^۲ اگر قرار است به حاصل مطالعات محققان شاخه‌های سبک‌شناسی، دستور زبان، زبان‌شناسی تاریخی، نقد ادبی، تاریخ ادبیات، علوم بلاغی و... اعتماد کنیم، باید بپذیریم که لازمه این اعتماد، دسترسی به چاپ‌های انتقادی و متقن آثار ادبی کهن است.

گسترده‌گی قلمرو فرهنگی زبان فارسی در روزگاران گذشته موجب پدید آمدن آثاری شده است که در اغلب آنها نشانه‌های زبان ناحیه و گویش مؤلف آشکار است (به‌ویژه تا سده ششم). از این جهت، گردآوری و تدوین نشانه‌های گویشی (آوایی و صرفی و نحوی) از خلال متون کهن، در شناسایی محل تألیف بسیاری از کتب کهن که اطلاعاتی از مؤلف آنها نداریم ما را یاری خواهد کرد.

نکته نویافته‌ای که این نوشته بدان اختصاص دارد قسمی یاء معرفه‌ساز است که ما آن را یاء معرفه نامیده‌ایم. تا کنون در هیچ‌یک از کتاب‌های دستور و تاریخ زبان فارسی به وجود چنین یائی اشاره نشده است.^۳ یگانه متن کهنی که تا کنون این پسوند در آن

۱. به خاطر دارم که در جایی از قول نسخه‌شناس بزرگ، استاد فؤاد سزگین، خواندم که در کتابخانه‌های ترکیه بسیاری از نسخ خطی فارسی هست که هنوز فهرست نشده است! بدون شک در لابه‌لای این نسخ آثار بسیاری وجود دارد که اگر روزی به زیور طبع آراسته شوند چه بسیار نظریه‌ها و فرضیه‌ها که باطل و مخدوش گردند!

۲. برای نمونه بنگرید به: *اسرارالتوحید*، مقدمه مصحح، ج ۱، صص دویست و دوازده تا دویست و بیست.

۳. در لابه‌لای متون کهن خصایصی از این دست که نادرند و اغلب در آثار دیگر نمی‌توان نظیری برای آنها یافت، باز هم دیده می‌شود. برای نمونه بنگرید به: *اسرارالتوحید*، مقدمه مصحح، ج ۱، صص صد و هشتاد و سه. نوشته بر دریا (از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی)، صص ۱۱۴-۱۲۴. دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه این دو کتاب به مواردی از نکات صرفی و نحوی خاص که منحصر به فرزند اشاره کرده است.

دیده شده است و تقریباً در سرتاسر آن به کار رفته، رساله‌ای کهن و نویافته در موضوع تصوف و حکایات صوفیان است. از این اثر تا کنون سه دست‌نویس به دست ما رسیده است که به ترتیب تاریخ کتابت عبارت‌اند از: نسخه موزه قونیه، مورخ ۶۷۳ق، نسخه کتابخانه یوسف‌آغا، مورخ ۸۷۱ق و نسخه متعلق به مرحوم ایرج افشار، مورخ ۸۸۳ق. متأسفانه نام کتاب، نام مؤلف و روزگار تألیف این متن نامعلوم است. استاد ایرج افشار دست‌نویس مورخ ۸۸۳ق این کتاب را به صورت عکسی چاپ کرده‌اند و بر اساس محتوا و ساختار، آن را هزار حکایت صوفیان و... نامیده‌اند. هم ایشان (هزار حکایت صوفیان، ۱۳۸۲: ۱۳) و هم استاد شفیع کدکنی (از افادات شفاهی ایشان به نگارنده) زمان نگارش این متن را بر اساس قرائن زبانی و سبکی، نیمه دوم قرن ششم دانسته‌اند. گفتنی است که نگارنده این کتاب را بر اساس سه دست‌نویس فوق تصحیح کرده که در سال ۱۳۸۹ توسط انتشارات سخن در دو جلد چاپ شده است.

پیش از پرداختن به پسوند یاء معرفه نگاهی گذرا می‌کنیم به مبحث معرفه و انواع آن در کتب دستور و تاریخ زبان فارسی.

نگاهی گذرا به مبحث معرفه

یکی از اقسام اسم در دستور زبان، قسم معرفه و نکره است. دستورنویسان و زبان‌شناسان معرفه را اسمی دانسته‌اند که نزد گوینده و مخاطب، معهود و شناخته‌شده باشد.

انواع معرفه را چنین برشمرده‌اند: ۱. اسم خاص؛ ۲. اسم جنس؛ ۳. اسمی که قبل از آن، این، آن، همین و همان بیاید؛ ۴. عهد ذکری؛ ۵. عهد ذهنی؛ ۶. ضمیر؛ ۷. منادا؛ ۸. اسم مضاف به اسم معرفه؛ ۹. اسمی که در پایان آن، در زبان محاوره، «ه» بیاید، مانند پسره.^۱

تقریباً همه کتب دستور و تاریخ زبان فارسی موارد فوق را برای انواع معرفه

۱. برای مبحث معرفه و انواع آن به این کتاب‌ها مراجعه شده است: ۱. دستور زبان فارسی از قریب و دیگران؛ ۲. اسم جنس و معرفه و نکره از دکتر معین؛ ۳. تاریخ زبان فارسی از دکتر ناتل خانلری؛ ۴. تاریخ زبان فارسی از دکتر ابوالقاسمی؛ ۵. دستور زبان فارسی از دکتر شریعت؛ ۶. دستور زبان فارسی از دکتر احمدی گیوی و دکتر انوری؛ ۷. دستور زبان فارسی از دکتر وحیدیان کامیار؛ ۸. دستور کامل زبان فارسی از دکتر محتشمی؛ ۹. از کلمه تا کلام از دکتر سلطانی گردهامری؛ ۱۰. دستور مفصل امروز از دکتر فرشیدورد؛ ۱۱. دستور زبان فارسی از دکتر خطیب رهبر و ...

برشمرده‌اند و در هیچ‌یک از آنها به یاء معرفه اشاره‌ای نشده است. تنها مطلب نزدیک به نکته ما این نوشته مرحوم دکتر معین است:

ی: در لهجه تهرانی و اصفهانی و گیلکی گاهی I- (یای معروف) را به آخر اسم پیوندند و معرفه سازند: فلان دو پسر دارد: بزرگی (پسر بزرگ، بزرگ‌تره) پنج‌ساله و کوچکی (پسر کوچک، کوچک‌تره) چهارساله است. (معین ۱۳۶۹: ۷۳)

یاء معرفه

یائی که تا کنون دست‌نویسان در مبحث معرفه و نکره بدان اشاره کرده‌اند، یاء نکره بوده است؛ یائی که بر سر اسم می‌آید و آن را ناشناس می‌گرداند. حال آنکه بر اساس دست‌نویسی کهن می‌بینیم که در زبان فارسی یاء معرفه نیز وجود داشته است؛ یائی که به دنبال اسم می‌آمده و آن را معرفه می‌کرده است. پیش از نقل شاهد برای این پسوند ذکر نکته‌ای ضرورت دارد و آن اینکه برخی از اسم‌هایی که این پسوند در آخر آنها آمده است، صرف‌نظر از داشتن چنین یائی، به وسیله عوامل دیگری همچون صفت اشاره این و آن و یا از طریق عهد ذکری، معرفه شده‌اند.

اینک نقل چند شاهد از کتاب هزار حکایت صوفیان:

— مردی گبر زَناردار در شهر بغداد در نخاس شد تا کنیزی بخرد. نخاس کنیزکان بر وی عرضه کرد وی را هیچ‌کدام پسند نمی‌آمد. نخاسی را گفت: اینها که بر من عرضه کردی در خورد من نیست. (هزار حکایت صوفیان ۱۳۸۹: ۷۸)

— چون آیت آمد که وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ مردی بود سقاء اندر مدینه، چون آیت بشنید آلات سقائی بفروخت، بیامد اندر مسجد معتکف شد به توکل ... ملک تعالی فریشته‌ای بفرستاد تا چون او در خواب شد یک جام شراب از جوی سلسبیل بیاورد و در حلق آن مرد ریخت. آن مردی را صد سال دیگر عمر بود هرگز او را نه طعام و نه شراب بایست نشد. (همان: ۱۰۴-۱۰۵)

— عیسی علیه‌السلام بر کوه گذر کرد. بر دامن آن کوه چشمه آب دید و مرغزار خوش و عابد را دید که خدای تعالی را عبادت می‌کرد ... وحی آمد که یا عیسی! در میان آن کوه رو. عیسی علیه‌السلام در میان آن کوه رفت آن عابدی را دید بر سر سنگ نشسته، دیده‌های بر آسمان مانده و زبان از دهان بیرون افتاده. (همان: ۱۱۳-۱۱۴)

— جوان گفت: در مجلس عبدالملک مروان نشسته بودم تو را بد می‌گفتند، قوم من تو را نیک گفتند. حجاج گفت: تو را گواه می‌باید. جوان گفت: در میان این قوم، مرد گواه من است. حجاج گفت که بیار. جوان رفت آن کسی را حاضر کرد. (همان: ۱۱۸)

— پادشاه آن پیر را بخواند گفت: تو را از آن خانه که بیرون آورد؟ گفت: آن‌که ما را در این باغ آورد. گفت: تو را که در این باغ آورد؟ گفت: آن‌که ما را در، بازداشت. گفت: آن کیست؟ گفت: آن خدای تعالی است که هرکس که از بهر وی قدم صدق بردارد، آن کسی را در بند مخلوق نگذارد. (همان: ۱۲۰)

— ملک بن دینار رحمة‌الله‌علیه، با بیماری مرگ رسید. همسایه‌ای در نزدیک او آمد ملک بن دینار را پرسید آرزویی داری؟ گفت: چهل سال است که تا نفس با من منازعت می‌کند و از من نان و شیر می‌خواهد. مردی برفت نان و شیر آورد. (همان: ۱۵۰)

— سالی حاجی‌ای از مدینه به خانه خدای رفت. در راه همیانی زر داشت، دست در میان کرد همیانی ندید، روی بازپس کرد. جعفر صادق را دید رضی‌الله‌عنه می‌آمد. (همان: ۱۹۱)

— علی بن ابی طالب کرم‌الله‌وجهه غلام خویش را بخواند، جواب نداد. دیگر باره بخواند جواب نداد. تا سه باره جواب نداد. برخاست و پیامد غلامی را دید خفته، گفت: مرا جواب ندادی. (همان: ۲۱۳)

— اصمعی گوید که به قبیله‌ای رسیدم از قبایل عرب، جوانی دیدم شایسته و باکمال. چون مرا دید پیش‌تر آمد و به من حرمت کرد و فرود آورد و مهمانی کرد ... یک روز ناگاه این مردی را خبر آوردند که بنی‌عمان تو را شکستی افتاد و دشمن بر ایشان برخاست. (همان: ۲۱۹-۲۲۰)

— داود گفت: یا عزرائیل! می‌بینی که این جوان چه خوب روی است؟ عزرائیل گفت: یا داود! او را جمال او چه سود دارد؟ ملک تعالی مرا فرموده است که تا هفت روز دیگر جان او بردارم ... هفت روز بگذشت آن برنا بیامد و داود را سلام کرد. داود گفت: مگر عزرائیل هفت روز نگفت، هفت ماه گفت؟ هفت ماه نیز برآمد داود دیگر باره جوانی را دید، گفت: مگر حکم خدا چنین است. (همان: ۲۴۴)

— آوردند که در روزگار سلیمان پیغامبر علیه‌السلام مردی بود و در سرای آن مرد درخت بود، بر آن درخت فاخته آشیانه کرده بود. چون بچه برآوردی، زن صاحب سرای مردی را گفتی برخیز و بر درخت شو و بچگان فاخته را بیار و به فرزندان ده تا بخورند. (همان: ۲۴۶)

— آورده‌اند که در زمانه پیشین مردی بود، ده‌هزار درم برگرفت و از خانه بیرون آمد تا به درویش دهد. سواری پیش آمد، مردی با خود گفت: این درم را به او دهم. چون سوار آمد

آن ده هزار درم را بدو داد. آن مرد دزد بود به دزدی کردن می‌رفت ... دیگر روز آواز درافتاد که فلان دزدی را کسی ده هزار درم بخشید. (همان: ۲۴۸)

— گفتند: فلان کجاست؟ زن گفت: شما بیاید که انصاری به طلب آب سرد رفته است. رسول علیه‌السلام در خانه رفت، گفت بنشینید. نشستند. بعد از آن مردی آمد و مشک آب در پشت. (همان: ۲۷۸)

— آوردند که دو مرد عابد با یکدیگر صحبت داشتند و پیوسته در سفر بودند. یکی از ایشان قصد خانه کرد که باز آید. آن دیگر نامه نوشت و بدو داد، گفت: این نامه را به اهل من رسان. مردی بیامد و آن نامه بدان زن داد. (همان: ۲۸۶)

— خضر علیه‌السلام روزی می‌گذشت مردی را دید ... خدای را عبادت می‌کرد. بر وی سلام کرد و برفت. صد سال برآمد، باز همان جا بگذشت. آن مردی را دید همچنان بر سر دو پاشنه و به عبادت مشغول. (همان: ۲۹۶)

— ندا آمد که من خود می‌دانم و لکن شما بجویید. ملائکه بجستند، سوزنی یافتند. گفتند: إلهی! أَنْتَ تَعَلَّمُ بَمَا وَجَدْنَا مَعَهُ. ندا آمد که به عزت من که اگر آن سوزنی نبود او را (عیسی ع) به کنگره عرش در حظیره قدس فرود آوردمی. (همان: ۳۰۲)

— این ملک چون از شراب فارغ شد برخاست بر بام قصر آمد و در آن گورستان نگاه می‌کرد. آواز شنید از میان آن گورستان ... این پادشاهی چون این بشنید از بام قصر فرود آمد. (همان: ۳۰۷)

— ابرهیم ادهم گفت رحمة الله علیه: من برفتم و بعد از مدت آنجا بگذشتم، آن مردی را دیدم، مرده بود و آن درخت همچنان مانده. (همان: ۳۰۸)

— یکی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! مردی است به حضرموت، سیصدساله است. معاویه بفروستاد آن مردی را بخواند. (همان: ۳۱۲)

— به نزدیک آن پارسا رفتند و گفتند که تو را چه زیان باشد که بر در سرای این پادشاه روی و از بهر این مرد شفاعت کنی و زاری‌ها کردند و مرد پارسا برفت و شفاعت کرد و پادشاه آن مردی را عفو کرد. (همان: ۳۲۶)

— ... و دیگر مردی که مال جمع کند و از آن مال، خیرات نکند و او بمیرد، وارثان وی به آن مال خیرات کنند. روز قیامت آن مردی را به دوزخ برند، وارثان به بهشت برند. (همان: ۳۴۸)

— زن پنج درم بستد و با منصور به خانه او رفت. منصور به زاویه خود شد و زنی را گفت تو چندان توقف کن که من دو رکعت نماز کنم. (همان: ۴۱۹)

— آوردند که زنی پارسا در راه می‌رفت، جوان در عقب وی افتاد. زن ... کبیزک را گفت:

آن مردی را بگوی که از پس من چرا می‌پویی و از این آمدن اندر پی من چه می‌جویی؟
(همان: ۴۲۲)

— یکی از عباد خدای را شصت سال عبادت کرد. یک شب در خواب دید که درمی در دست داشتی، قُلْ هُوَ اللَّهُ بر آنجا نبشته، آن نقشی را به زبان از آن درم برداشت. از خواب بیدار شد، پیش معبر شد. (همان: ۴۴۸)

— عطاء خراسانی روایت می‌کند که روزی پیش عبدالله بن عمر بودم. غلامی از آن کوی درآمد. عبدالله سر در زمین پیچیده، در خانه رفت تا آن غلامی از آن کوی بیرون رفت.
(همان: ۴۸۷)

نتیجه

اینک با تأمل در مثال‌های متعدد بالا تردیدی نمی‌ماند که یائی که در آخر کلمات مشخص شده آمده است، صریحاً کارکرد معرفه‌سازی دارد. این یاء، مشابه و مترادف هاء معرفه‌ای است که در زبان محاوره امروز به دنبال کلمات می‌آید، مانند: پسره، دختره، آقاهه و ... بنابراین اگر در شواهد بالا به جای یِ، مطابق زبان محاوره امروز، ه بگذاریم، تفاوتی در معنی پدید نمی‌آید.

به هر روی، کاربرد چنین یائی در این متن — چه از جانب مؤلف باشد و چه افزوده کاتب — بی‌گمان حاصل تأثیر گویش و زبان ناحیه در نثر کتاب و نیز حاکی از وجود چنین ویژگی‌ای در گذشته زبان فارسی است و از منظر مطالعات تاریخ زبان فارسی و زبان‌شناسی تاریخی حائز اهمیت بسیار است، به‌ویژه آنکه تا کنون در هیچ‌یک از کتاب‌های دستور و تاریخ زبان فارسی به آن اشاره‌ای نشده است.

گفتنی است که این یاء، به همین شکل، هنوز در گویش ناحیه کاشمر (زادگاه نگارنده) و توابع آن رواج دارد. نزدیک به این یاء و با اندکی تفاوت، در گویش مردم بیرجند نیز چنین یائی را مشاهده می‌کنیم. شادروان دکتر جمال رضائی (۱۳۷۷: ۱۷۹-۱۸۰) درباره این پسوند معرفه‌ساز در گویش بیرجند می‌نویسد:

پسوند — یه / eye اگر به نامی بیبوند ممکن است آن را معرفه نیز بکند.^۱ مانند آسیپه

۱. اینکه ایشان نوشته‌اند این پسوند معرفه نیز می‌سازد از آن‌روست که پیش از مبحث معرفه، گفته‌اند که این پسوند برای تعظیم و تحقیر بر سر اسم می‌آید. (رضائی ۱۳۷۷: ۱۵۲)

بِجَسِ (آن اسپ ... فرار کرد) یا خَرِبَه بِخُسَبی xareyā bexosbi (آن خَر ...
خسید).

شایان ذکر است که نقل شاهدهای متعدّد در این نوشتار به سبب اهمیت موضوع و نیز به دلیل حصول اطمینان از وجود چنین ویژگی‌ای بوده است، چندان که چنین کاربردی را ناشی از خطای مؤلف یا کاتب ندانیم.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳)، *تاریخ زبان فارسی*، سمت، تهران؛
احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۷۷)، *دستور زبان فارسی ۱*، فاطمی، تهران؛
خطیب رهبر، خلیل (۱۳۷۲)، *دستور زبان فارسی*، مهتاب، تهران؛
رضائی، جمال (۱۳۷۷)، *بررسی گویش بیرجند*، هیرمند، تهران؛
سلطانی گودرامزی، علی (۱۳۶۸)، *از کلمه تا کلام*، چاپخانه حیدری، تهران؛
شریعت، محمدجواد (۱۳۷۰)، *دستور زبان فارسی*، اساطیر، تهران؛
فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲)، *دستور مفصل امروز*، سخن، تهران؛
قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۵۰)، *دستور زبان فارسی پنج استاد*، کتابفروشی مرکزی، تهران؛
محتشمی، بهمن (۱۳۷۰)، *دستور کامل زبان فارسی*، اشراقی، تهران؛
معین، محمد (۱۳۶۹)، *اسم جنس و معرفه و نکره*، امیرکبیر، تهران؛
ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۹)، *تاریخ زبان فارسی*، نشر نو، تهران؛
وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۰)، *دستور زبان فارسی ۱*، سمت، تهران؛
هزار حکایت صوفیان (۱۳۸۹)، از مؤلفی ناشناخته، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر حامد خاتمی‌پور، سخن، تهران؛
هزار حکایت صوفیان و... (۱۳۸۲)، از نویسنده ناشناخته (نسخه مورخ ۸۸۳)، به کوشش ایرج افشار، گنجینه نسخه‌برگردان متون فارسی (چاپ عکسی)، تهران.